

( مآثر الامراء ) [ ۶۴۲ ] ( باب الميم )

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جزان داریم - و نهایت  
الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط  
خاص [ که در حق پسرش بعذایت الله خان نوشته اند که  
پشاهزاده بیدار بخت ( که دران وقت باقامت ارزنگ آباد  
مامور بود ) بنویسد - و آن در رساله کلمات طیبات داخل  
است ] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم  
است و جوهره دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته  
پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان  
و گرگان افتاده - دایه شیرده او والده حقیقی ملتفت خان  
است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هر دو  
کمال عداوت بود - و قایما ( که با پسر بود ) دیوان حیدرآباد  
شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه  
شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مرزه دارد - و این ملتفت  
خان مبرز محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر  
قایما تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن  
مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور  
همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنه ( ۱۱۰۸ ) یک  
هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم  
محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب  
شمس الدین خان مخاطب گشته - سال چند پیش از تحریر

( باب العیم ) [ ۴۴ ] ( مآثر الامراء )

در دار الخلافه شاه جهان آباد رخت همتی بر بست -  
بالجماعه مخلص خان با فضیلت و ملائی طبع موزون داشت  
و اشعار رنگین می گفت - از دست - \* شعر \*

\* خمار ما در توبه و دل سانی \*

\* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد \*

و غریب تر آنکه با مغایرت و فضیلت مذاق تصوف داشت -  
خالی از درد نبود \*

\* مرتضی خان سید مبارک خان \*

از سادات بخاری است - در عهد خاندان مکن نشو و نما  
پذیرفته چندت به حفاظت قلعه رام کیسر و فصله بحر است  
آسیر و ایامه بفوجدارمی سلطان پور نذر بار پرداخت - پس  
ازان از تغیر سید محامد خان در لک آباد بدو مفوض شد -  
و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب  
سه هزاره رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت -  
چون ققرر خطاب خانی بنام پسرانش سید محمود و سید  
جهانگیر بخاطر پادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید  
محمود می گوید در خاندان ما کسی محمود خان و فیروز  
خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت  
سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان -  
پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

( مآثر الامراء ) [ ۶۴۵ ] ( باب الیم )

خطاب مرتضیٰ خان برای کدام بنده ملتوی سمک - به ازین  
کس نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضیٰ خان سال چهل

و پنجم مطابق سنه ( ۱۱۱۲ ) هزار و یک صد و دوازده هجری

انتقال نمود - قاعدار بهشت باسقاط های رفقی لفظ

قاعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید

مصعود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قاعه مذکور مقرر شده

در وقت فرودس آرامگاه بمنصب سه هزاری کامیاب گشت -

بعد از پسرش سید مراد علی مبارک خان ( که دو هزار

و پانصدی منصب داشت ) و از انتقال پسر او سید شیرو

علی مبارک خان بتعلقه مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش

سید جهانگیر مجتبیٰ خان بخبردارئی اندرکوت تعیین شد -

و پس از آن سید علی رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد

فرودس آرامگاه بمنصب سه هزاری و خطاب جد و تقرر تعلقه

مذکور شادمانی اندرکوت - و بعد فوت او سید علی آبر

مخاطب به مجتبیٰ خان بجای پدر و جد قرار یافت -

پس از آن قلعه مزبور بتصرف ملائمت جنگ در آمد - تا

آن وقت قاعه داران آنجا با سوبه داران دکن مثل حسین

علی خان امیر الامراء نظام الملک آصف جاه و پسرانش

سر فرود نمی آوردند - چون سوبه داران مذکور طریق کادش

بیموده تیول قلعه بضبط در آوردند فرودس آرامگاه در لک

( باب العیم ) [ ۶۴۶ ] ( مآثر الامراء )

روپیه سال نقدي از حضور بظام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود .  
یک بار آه فجاءه بوجه از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده  
فوج بمحاصره آن تعیین نمود . چون این خبر بحضور رسید  
فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما  
دارد شما انرا هم نمی خواهید - آصف جاه بداس حکم پادشاه  
صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت \*

### • محتشم خان میر ابراهیم •

• بن پسر شیخ میر خوانی ست که سر آمد مقربان ایام  
شاهزاده عالمگیر پادشاه بود . اگر اجلاس میگذاشت در سلطنت  
هم رکن رکن فرمان (دائی و سر خیل نویدان پادشاهی میشد .  
در مبادی جلوس مصدر امر عظیم گردیده حق بر ذمه  
خانوار سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانس را ( که  
در حدائق سن بودند ) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب  
مناسب مورد مراحم فرمود . و هر چند آنها از بی طاعی  
موافق مزاج پادشاهی بر نیامدند ( و الا بمنتهای مراتب  
امارت می (سیدند ) مع هذا ازان طرف حقوق آن مرحوم  
مرعی بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته  
شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش  
یافت . و بدرام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب  
کام دل می اندرخت . پستر بذابر جهت بسفر حجاز مجاز

( مآثر الامراء ) [ ۶۴۷ ] ( باب المیم )

گشت . و در سال هیجدهم بعد سعادت ازدوزی هج  
بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی  
سر بلند گردید . و بخطاب محترم خان چهار کامیابی افروخته  
از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت ( که بیست گروهی  
پیشاور است ) و عطاء علم معزز شد . و بعد مراجعت از  
حسن ابدال به فوجداری سازنگپور رخصت یافت . و در سال بیستم  
به فوجداری میوات رخصت یافت . و چون شاهزاده محمد  
اکبر سربغی و طغیان برافراشت و از امرای کومکي برخی  
بطوع و جوق باکراه یکتائی گزیدند خان مذکور با معدودے  
از سوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگی انحراف نورزیده  
زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا ساخت . چندی محبوس  
زندان سخن ناشنوی بود . از آراگی شاهزاده بزمین بوس  
عتبه سلطنت نامیه آرا گشته مورد تحسین گردید . و پس  
ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباحثت افراخت . و در  
سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی  
آله آباد کام دل اندرخت . و پس ازان از منصب برطرف  
شده مدتها بگوشه انزرا گذرانید . و در سال چهل و دوم  
بمنصب در هزاری هزار سوار بحال گشت . و پس از چندی  
هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بحراست خجسته بنیاد هم  
مامور شد . اما در چه وقت بنظر نیامده . در سال چهل و

( باب المیم ) [ ۶۴۸ ] ( مآثر الأحرار )

هفتم بقعه داری نادرک شرافت . و پندر باز به منصب شده  
 بحضور رسید . چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهی  
 مصروف گشایش واکندگی<sup>(۲)</sup> گردید بعد از خوردن طرفین  
 پیریا نایک در نشین از در احتیال در آمده توطیة صلح  
 انگیزت . به عهد الغنی کشمیری دست فرودش آورد ( که بمکر  
 و حیل راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود ) آن  
 زهار جو بعضی ملتسمات خود نوشته بار داد . او بواسطت  
 هدایم کیش تراعه خوان بعرض رسانیده درجه پذیرائی  
 یافت . پس ازان محترم خان را ( که به منصب نشسته  
 و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیری بود ) بتجویز  
 نایک ببحالی منصب و تفویض قاعه داری سرافراز فرموده  
 رخصت کردند . آن غدار خان مذکور را با چند کس  
 در قلعه گرفت . و در پیشگاه خلافت نقاراً فتح بلند آذاره  
 گردانیده آداب تهذیب بتقدیم رسانید . تا آنکه کشمیری از  
 زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگی زده بدر رفت .  
 سوم سنگه برادرش ( که برای مصالحه بحضور آمده بود )  
 رخصت یافت که قلعه خالی نماید . این هم بعمل آمد . و  
 می دانست که بسقیفه سازی و شعبده بازی او کوچ  
 پادشاهی خواهد شد . چون متمنای خیالی او صورت

( ۲ ) نسخه [ ج ] واکن کیره . و در [ بعضی نسخه ] واکندگی .

( مآثر الامور ) [ ۶۴۹ ] ( باب المیم )  
نصبت بار دیگر ناهرا جدال مشتعل ساخت - و بیچاره  
محتشم خان را محبوس گردانید . ( روزه ) که بعضی  
بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد ) آن بدنهاد خان  
مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانهها زده گریخت -  
اگر ساعتی مردم پادشاهی دیوتر می رسیدند خان مذکور  
سوخته آتش بیداد آن مظهر می گردید . گویند خان مذکور  
از فلزات چیزه خورده بود - در عین زمستان عرق از  
بدنش می چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری  
نصوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت زانی و خواب  
و خور دیگر شغل نداشت - و بسبب برطرفی متواتر و  
بے چاکری احوالش بپیشانی کشید - هنگام مراجعت از  
کهنه ( که انواع معوبت و تعب ها باحوال عمدها راه  
یافت - و هر ناله از فایت شدت باران دریای عمانی بود -  
در هر قدم جعری قائم می شد - نامی از مرکوب و بارکش  
نمانده . چهارده کوه راه در یک ماه و هفده روز شهری  
گشت ) خان مذکور ( که بے نعا نمی توانست ) <sup>(۲)</sup> خون پیاده  
با اکثر زنان عصا در دست دامن کوه گرفته افتاد و خیزان  
قدمی چند می بیمود - آردان بسیار داشت - از همراش

(۲) نسخه [ ج ] نمی توانست ماند \*

( باب المیم ) [ ۶۵۰ ] ( مآثر الامرا )

هیچ کدام توفی نکرد - مگر میر محمد خان ( که خطاب پدر یافته دستگام بهم رسانید ) . احوالش جدا رقم پذیرفته \*

### \* مطلب خان میرزا مطلب \*

نواسه مختار خان سبزواری سم - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حباله عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خود خان مزبور بود - <sup>(۳)</sup> خان مذکور بیداری طالع و ذریعه سفارش والده خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصه پیش آمد (رزگار گردیده بتدریج به بخشگیری اهدیان ارج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان ( که به تهاغه انندی رخصت یافته بود ) به تمشیت امور بخشگیری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میرتوکی امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خانی ناموری اندرخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت - و ( چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار را نموده بود ) اکثر بهزارلی افواج ماموره بمالش اشقیاء و تیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزه سرانجام آن بافرزنی منصب کامیابی می اندرخت - و پس ازان ( که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشگیری

( ۲ ) نسخه [ ج ] نکرده - ( ۳ ) نسخه [ ب ] پرده \*



( مآثر الامراء ) [ ۶۵۱ ] ( باب الميم )

بخان نصرک جنگ تفویض یافت ( از انجا ) که خان  
مذکور بیشتر بگشت ملکی و تعاقب تیره بختان مرهته سایر  
و دایر می بود ) در حضور مهات بخشیکری را بنیابت او  
مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکن کیره متمشی  
می ساخت - بدان جهت بسرداری و مرجعیت سرے افراشت -  
و باضافه سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید -  
و در آخر زمان عالمگیری یکم از امرای دربار و  
متصدیان صاحب مدار ( که چند کس بیش نبودند ) او  
بوده - و به تذبیه و تعریک غنیم المیم حوالی اردو نیز مامور  
می شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران  
بدستور سایر امیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم  
شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل (وزیهي از شاخسار  
روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت -  
مرد بی حیثیت دل ناچسپ بود - نعمت خان میرزا  
محمد حاجي ( که هیچ یکم از زبانش نرسیده ) دران وقت  
این بیت گفت -  
\* بیمن \*

\* راستی را میگذارم در کجی خواهم شدن \*

\* مرتضی گراین بود من خارجی خواهم شدن \*

بمراهی شاهزاده مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري  
برداشت - خانخانان منعم خان اردو از رزمگاه عقب فیلبان

( باب المیم ) [ ۶۵۲ ] ( مآثر الامرا )

خون نشانده آردن - بهمان زخمهای مؤلم در گذشته - مرد  
 لغومند بلند بالا بود - و بسفا همک و بلا همک زبان زد - ( چون  
 ظهور سریرا پدر بصحت نسپ رهنما سن ) اولاد والا نژاد  
 آن مرحوم نیز از شمه آن شیمه خالی نیستند - دو پسر  
 داشت - در عهد خلد منزل اولین ( که داماد جانسهار  
 خان بهادر دل بود ) خطاب پدر یافته - و دومین ( که خویش  
 تربیمک خان میر آتش بود ) به ابو طالب خان مخاطب  
 گردید - و در عهد فرخ سیر کلان فوجدار کهری (۲)  
 بود - چون تغییر شد بنا بر قرابت تازه ( که همشیره زاده  
 او صبیغه کامیاب خان مرحوم بازواج امیر الامرا حسین  
 عالی خان در آمده ) آن امیر کریم الضوال بدکن رفته در  
 اوزنگ آباد ( محل اقامت انداخت - و برادر خود بفوجداری  
 کودره و تهاوره مضاف صوبه گجرات سر افرازی یافت - و  
 صاحب نقش و جمعیت بود - پستور امیر الامرا بفوجداری  
 بکلانہ منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم  
 عالی خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان  
 امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد  
 بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیغه مطلب خان را

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کهری - ( ۳ ) در [ بعضی نسخه ] کورره - ( ۴ ) نسخه

[ ج ] بفوجداری کودره و بکلانہ منصوب گردانیده .

( مآثر الامرا ) [ ۶۵۳ ] ( باب النخيم )

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاری نمود - گویند بظاہر  
سقم احوال زرسه هم برای سرانجام شادی قرار یافته بود -  
مطلب خان زیاده طلبی می کرد - و از ابا می نمود -  
خان مذکور تند شده بوسایط ( که درین پیغام بودند )  
گفت - که آخر انصاف کنید دختر بنی مختار اسم - یکم  
ازانها ( که شوخی در مزاج داشت ) جواب داد که ایشان  
هم فاعل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان  
( که آفت رسیده بود ) همراه خان مذکور بحیدرآباد شتافته  
بقلاع داری شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگی  
یافت - در جنگ نواب آصف جاه ( که با مبارز خان  
اتفاق افتاده ) زخمی شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر  
بوقت موعود خویش حیات مستعار سپردند .

### • میرزا صفوی خان علی نقی •

نسبت بخاندان سلاطین صفویه دارن - سال چهل و هفتم  
جلوس خلد مکان وارن هندوستان گردیده احرار سعادت  
ملازمت نمود - و بمنصب سه هزاری سوار و خطاب  
میرزا صفوی خان نامور شده به بخشگیری سیوم چهره عزت  
برافروخت - سال چهل و نهم ( که وصلت او با صبیحة  
معظم خان قرار یافت ) خلعت با سرپیچ و درازده هزار  
روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

( باب المیم ) [ ۶۵۴ ] ( مآثر الامرا )  
 رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت -  
 و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - ( چون اکثر  
 مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند ) او نیز  
 مقتول شد \*

### \* منور خان شیخ میران \*

پسر درم خان زمان شیخ نظام است . سال بیست و  
 نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسی پیوسته -  
 سال سی ام ( چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله تردد  
 نمایان بتقدیم رسانید ) او باضافه منصب و خطاب منور  
 خان اختصاص گرفت - و سال سی و نهم از اصل و اضافه  
 بمنصب چهار هزاری در هزار و پانصد سوار چهاره بلند پایگی  
 بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیذاتی محمد اعظم شاه  
 ( که جانب مالوه مرخص گردید ) قرار گرفت - پس از  
 ارتحال خلد مکان همراهی شاهزاده مذکور برگزیده درانه  
 هندوستان شد - و در جنگی ( که فیما بین شاهزاده مذکور  
 و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بدست ) نامبرده با برادر  
 کلان خود خان عالم در هواولی بود - بمقابله عظیم الشان  
 فیل رانده ( چون به برادر او زخم تیر رسید ) جهان در  
 چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگوله از زنبورک کار او

( ۲ ) نسخه [ ب ] بدولت آستان برس پیوست \*

( مؤثر الامرا ) [ ۶۵۵ ] ( باب المیم )  
تمام شد - پسرش منور خان قطبی ست ( که مرتضی پور  
موبه برار در قبول داشت ) - ابتدای عمل نظام الملک  
اصفهان در دکن فوجی زیاده بر مقدر فرام آورده بود - آن  
امیر بے نظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت -  
تا آنکه باجل طبیعی در گذشت - پسرانش اختصاص خان  
( که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته ) و اعزاز خان  
و دیگران هم بودند - هر یک بقدر قسمت از مهال اثری  
جاگیر یافت - چندی پیش ازین همه از سر رشته  
حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او ( که  
فقیر محمد نام دارن ) باقی ست - بنوکری این و آن ( زکار  
بسر می برد \* )

### \* مختار خان قهرالدین \*

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست  
و یکم عالمگیری بخطاب خانی سرافرازی یافت - پسر  
بخدمت قوادل بیگی ممتاز گردید - و ( چون پدرش بنظم  
موبه احمد آباد گجرات لوی کاهرانی افراخت ) او به تعیناتی  
پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبهه سعادت  
بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان  
چهره ناموری بر افروخت - و بداروغگی اصطبل اسب شاد کامی  
( اند - در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهنه )

( باب المیم ) [ ۶۵۶ ] ( مائرا لامرا )

هولنگی ( که از معالک بیجاپور اسم ) مرخص گردید -

و از آنجا تعیین محامرا بیجاپور گشت - و ( چون سال

سی ام بعد از فتح بیجاپور الوبه ظفر طراز پادشاهی سایه

معاودت بظاهر شولاپور افکند ) پانزدهم محرم سنه ( ۱۰۹۸ )

هزار و نود و هشت هجری جشن ازدواج شاهزاده محمد

بیدار بخت نخصتین خلف شاه عالی جاه محمد اعظم

شاه با دختر فیک اختر خان مذکور حسن انعقاد یافت -

و آن عفت سرشت به پوتی بیگم مخاطب گردید - و در

سال سی و سیوم خان مشارالیه بخدمت میر آتشی خلعت

امتیاز پوشید - و پس ازان به تعریک و سرزنش خیره سوان

کنک گیری<sup>(۲)</sup> و راه باغ تعیین شد - و در سال سی

و هفتم باز بمیر آتشی اختر طالع برافروخت - و در

سال سی و هشتم از تغیر فدائی خان کوکه بصوبه داری

اکبر آباد درجه پیمای اعتبار گشت - و در آخر سال چهل

و یکم از حکومت آگره معزول گشته به بند و بسمت صوبه مالوه

پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگی

اکبر آباد سرمایه افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب

سه هزاره رسیده بوقوع تقصیر بکمی پانصدی معائب

شده باز به بعالی کمی پایه افزای امتیاز گشت - و در

( ۲ ) هر [ بعضی نسخه ] کنگری - و در [ دیگر ] هوگری •

( مائراالاورا ) [ ۶۵۷ ] ( باب المیم )

سال چهل و نهم در جایزه فتح سنه‌نی تملقه (اجا

دام جات مفسد ) که درم (جیب سال مذکور سنه ( ۱۱۱۷ )

هزار و یک صد و هفده مرتبه ثانی مقتزع شده ) باضافه

پانصدی بیایه سه هزار و پانصدی بر آمد \*

( هرگاه کارکنان قضا و قدر در پی توطیه دولت بختیارے

عرق (یزان سعی باشد ) تمهیدات خانه بر انداز بد اندیش

چه طرفه تواند بست - بل آنچه از کار شکنی اندیشد

به تقریب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بیانش

آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت

بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه دفع نمی نهاد - ( چون

محمد عظیم درمین پسر شاه عالم بصوبه بنگاله و بهار ریشه

استقلال فرور برده صاحب خزانه و جمعیت شد ) در فکر بیجا

ساختن از افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [ چون محمد

اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر ( که معسکر پادشاهی

بود ) شتافت [ چندان کلمات رقومی از جانب محمد عظیم

پادشاه رسانید که فرمان طلب و گرز بردار تعیین شد - و

ندانست که آمدن محمد عظیم بالای عظیم بجان او خواهد

بود - چنانچه محمد عظیم نزدیک به شاهزاد پور (سیده) بود

که بر واقعه ناگزیر خلد مکان اطلاع یافتند به فراهم آوردن سپاه

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] شاهزاده پور \*

( باب المیم ) [ ۶۵۸ ] ( مآثر الامراء )

و استماله فوجداران اطراف و تمدن داران آن فواج پرداخته  
با بیست هزار سوار هر جناح استعمجال خود را به اکبر آباد  
(سانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش  
بضبط در آردن - و این سرعت و مهول بمستقر الخلافه ) که وسط  
ممالک و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی  
معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته ( اولین  
پایه سروآرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف  
از یک بصد افزود - \* مصرع \*

\* عدو شون سبب خیر چون خدا خواهد \*

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پند<sup>(۲)</sup>ه میبود  
بالین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه  
بعد از واقعه پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت  
( که از مالوه بگجرات شناخته بود ) بنویسد - که با افواج  
مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده بانفاق مختار خان  
( که خسر او می شد ) بفراهم آردن سپاه و اعداد مواد  
جنگ و پیگار همک بر گمارن - گویند ابراهیم خان صوبه دار  
نورسیده گجرات ( که خود را اعظم شاه می گرفت )  
انتظار می کشید - که اگر بموافقت بیدار بخت حکم رسد  
فرجه آراسته گرد آردند درانه شود - ( چون والا جاه درمین

( ۲ ) نسخه [ ب ] پندهه \*



( مائراامرا ) [ ۶۵۹ ] ( باب المیم )

یسر اعظم شاه بر اراده پدر آگهی یافت ( بعد از همپوشمی  
 ) که میداد برادر کلان صاحب جمعیت و دست گاه ظهور (   
 به بازیابان و مشیوان پدر در ساخته بعرض رسانید که  
 پیش فرستادن شاهزاده مقتضای حرم و احتیاط نیست  
 که دولت دنیا غرور افزا و مرد با ست - اگر بر خزان  
 آگره دست تصرف یافته باءانت در صوبه دار چندین لوی  
 خود سوری بر افرازد تباحثی عظیم دارد - چه دشمن خانه  
 بدتر از بیگانه می باشد - محمد اعظم شاه [ که نصیب  
 سلطنت نداشت - و ادبار و تیره بختی ظاهر حالش را  
 فرد گرفته بود ( هرچه را سود و بهبود خود می اندیشود  
 آهستن صد تباهی بود ) فوراً بشاهزاده نوشت که تا رسیدن  
 این جانب بمالوه ( که سر راه دکن است ) اقامت نماید \*  
 القصة ( چون سریر فرماندهی هندوستان از شکوه اقبال  
 بهادر شاهی آسمان پایه گردید ) از اینجا ( که عموم رأفت  
 و مکرمت آن شاه کرم گستر چون آفتاب یکسان پرتو افکن  
 سنگ و گهر بود - و درام مرحمت و فیض بخششی او چون  
 سحاب یکدفعه سیراب ساز خشک و تر ) مختار خان باضافه  
 نمایان و مذهب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهی  
 سر بلندی یافته به بحالی صوبه داری اکبر آباد با خدمت  
 وافی خانه سامالی بلند رتبه گردید . و باستوران اموالش از

( باب المیم ) [ ۶۶۰ ] ( مؤثر الامور )

(۲)  
 مامت و ناطق ( که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده )  
 کامیاب نوازش گشت . گویند پیش ازان ( که حکم استرداد  
 جنس او شود ) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار  
 حاضر شده . شاه عالم با آن همه حوصله بلند و گذشت  
 سا چین ابرو شده بخانخانان مذمخ خان فرمود که حق  
 بطرف مختار خان است . از سلطنت ما اورا چه دلخوشی  
 خواهد بود . خانخانان بمشار ایله گفت . که این لباس برروز  
 جشن چه مناسبت داشت . خان مذکور ظاهر کرد که از  
 بی استعدادیها سم . خانخانان از جانب خود مبالغه را  
 از نقد و جنس فرستاد . مختار خان به بعضه چیزها متمم  
 بود . نعمت خان حاجی درین شعر اشاره بدان نموده .

\* شعر \*

\* هیچ کس در خانه مختار خان بیگار نیست \*

\* هر کرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود \*

\* رُ اللّٰهُ اعْلَمُ \*

\* میرزا یار علی بیگ \*

مردت بود راست و درست . به پاره گیری مطلقاً

مزاجش آشنائی نداشت . ازین جهت منظور نظر حضرت

خلد مکان گردیده سرمایه اعتبار اندرخت . در آغاز پیشدست

( مائراامرا ) [ ۶۶۱ ] ( باب المیم )

روح الله خان بخشى بود - و بدفت و سخت گيرى زبانزد -  
 همتر بداروغگى ذاک و داروغگى کچهرى سرفراز شده در اجراى  
 کار خاق الله مي کوشيد - سال سي ام پايه چهار صدمى چهل  
 سوار و سال سي و یکم باضافه پانزده سوار رسیده - هر چند  
 پادشاه مي خواست که منصبش بيفزاید قبول نکرد - در عرض  
 خيله گستاخ بود - گویند ساده رزى را برای منصب استاده  
 کرد - پادشاه فرمود که خود سال است - عرض نمود که تا یافتن  
 جاگهر نیم تر خواهد بود - و نیم تر بزبان اهل هند عبارت  
 اسمى از کسه که مدارج سن انحطاط پیموده باشد - و نیز  
 نقل کنند که روزه الوش بار عنایت شد - و وقت باربایی  
 از خاطرش رفت - پادشاه بتقریب استفسار مژه بپادشاه داد -  
 متنبه شده چهار تسلیم عنایت الوش و چهار تسلیم دیگر  
 ( که این سجدات سهو است ) بتقدیم رسانید - و نیز بیان  
 کنند که روزه بتقریب ادای شهادت تورانى در مقدمه  
 شومى عرض کرد که تورانى است - شهادت ار چه اعتبار  
 دارد - و حفظ این نکرد که پادشاه هم تورانى است - در  
 مائراامرا گولکنده فقط و غلا بسیار شد - پادشاه نظر بدیانت  
 از خواستى که بداروغگى رسد مامور سازد - او بخوش  
 بدنامه ابا نمود - ( چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود )

( ۲ ) نسخه [ ج ] سرفراز شده آخرها در اجراى الخ \*

( باب العیم ) [ ۶۶۲ ] ( مآثر الامراء )

بعرض رسانید که پاجنّه را چه یازا که از حکم دلی نعمت سر  
به پیچود - ( چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گرانی نمود )  
فرمود که یاز عالی بیگ را گردنی زده از دیوانخانه بر آورند -  
بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده  
بهکّه معظه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از  
بیت الله معارفت نموده بملازمک پیوست - همان سال  
مطابق سنه ( ۱۱۲۱ ) هزار و یک صد و بیست و یک  
هجری در گذشت \*

### • میر احمد خان •

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوئات است - مرد راست  
درست سپاهی وضع بود - در زمان عالمگیری به بخشگیری  
و واقعه نویسی فوج شاه عالی جاه محمد اعظم شاه ( که  
دران ایام بنظم صوبه گجرات می پرداخت ) سرافراز زی یافته  
[ با آنکه بدرشتی و سخت گیری ( که لازم راستی و درستی  
است ) شهرت داشت ] درین کار پادشاهزاده را ( که اکثر از  
ارباب تحریر سرگران و برآشفته می بود ) با خود راضی  
و سرالتفات نگهداشت - و پس ازان بدیوانی فوج محمد  
بیدار بخش به پایه عزت برآمد - و در سال چهل و هشتم  
از دیوانی به نیابت شاهزاده بصوبه داری خاندیس امتیاز  
اندرخت - دران هنگام [ که شاه عالم از جنگ کام بخش

ماثر الامراء ( [ ۶۶۳ ] ( باب المیم )  
 و پرداخته لوای مراجعت بر افراختن ( چون ساخت بلده  
 برهانپور مضرب خیام ظفر (تسام گردین ) میخواستند چند گاه  
 بهیر و شکار زمئه کرازه ( که سیر جائے اسمت دلگشا و  
 نخچیر گاهے سمت مسرت افزا ) عشرت اندرزند - و آن  
 دیه سمت سد کرهئی برهانپور و رن خانه دارن بصفای  
 آب بے همتا - در ازمنه سابقه بران رن بوابر کرازه بندے  
 بسته اند بعرض سد گز و ارتداع در کز ( که ازان آبشارے  
 میروزن ) - بفرمان صاحب قران ثانی ( که در ایام  
 پادشاهزادگی به تنصیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه  
 شده ) پیش بند سابق بند دیگر بفاصله هشتاد کز بر بسته  
 میان هر در بند حوض سد گز در هشتاد کز بوزی کار  
 آمده - آبشارے دیگر از روی این بند می افتد - و در سوی  
 آن در دست عمارت بر افراخته اند - و بانچه متصل  
 آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکھه  
 بمسامع جلال رسید بے اهمال و امهال اوایل شعبان سال  
 سیوم سنه ( ۱۱۲۱ ) هزار و یکصد و بیست و یکم هجری  
 کوچ فرموده خان مذکور را بعواست آن بلده مطرح انظار  
 عاطفک نمود - اتفاقاً در سال چهارم قلمسی بانئی نام زن  
 یکی از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

( باب المیم ) [ ۶۶۴ ] ( مآثر الامور )

نهب و غارت قصبه (۲) رادیو ( که هفت گروهی برهانپور

اسم ) قلعه دار را ( که قاب مقاومت و مقابلهت در میدان

نداشته محصور شده بود ) گرد گرفت - چون حصانک

حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود -

خان مذکور از فرط غیبت و افراط حمیت حفظ جان بازی

شهادت نپسندید - و از مقابله زن حربیه خود را بدزدید - (۳)

\* مصرع \*

\* چه مردی بود کز زنی کم بود \*

به اختیار عنان تماسک از دست داده به آن ( که بگرد

آردن لشکر و یراق کرد فر معید شود ) به بهادر پوره رفته

فرود آمد - و یسارلان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و

اهل خدمات فرستاد - مردم ( که چاشنی تشدد و سوء خلق

خان مذکور گرفته بودند ) پاسداری آبرو را بر خود داری

ترجیح داده باکراه و اجبار ( که اکثری از آنها پیاده و

گرددن سوار بودند ) فراهم آمده خان مذکور (وز دیگر ) که

از هفت صد سوار متجاوز نبود ) میمند و میمره (راسته دران

شد - در اثنای راه تلاقی فریقین (و نمود - و آتش حرب و ضرب

اشتعال گرفت - هرچند نباید و خویشان سردار دل بمرگ نهاده

بمیازای (ا بر روی سهام و ضرب مصاص بر خاک انداختند -

(۲) نسخه [ ج ] رادیو - (۳) نسخه [ ب ] بدر برد \*

( مآثر الامراء ) [ ۶۶۵ ] ( باب الهميم )

اما اشقيا بطعن رماح مستطيل اكثر مجاهدان را جريح و  
قتيل گردانیده کار بجائز رسانیدند که بمحاق سواد دو زخم  
تغزگ رسید - دزین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار  
جامون ( که سرکردگی فوج طرح داشت ) کومک بجای نموده  
شعله غلبه کفار را بآب شمشیر فرود نشاند - تا فضا و فضای  
قلعه را زیر دایره فوج اسلام گشت - در شبانه روز جنگ تیر  
و تغزگ در میان بود - ( چون اشقیا دریافتند که بذای ثبات  
مبارزان تزلزل پذیر نیست ) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند -  
اگرچه قاضی باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تک تک پا  
بکار بود - لیکن حوالی آنها بچاروب تاراج پاک رفتند - و  
بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور  
بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه را زیر حرکت  
کرد - هر چند برخی آرمود کاران بآئین خیرخواهی گفتند  
( که شب روی مصلحت نیست ) گوش نکرد - چون بنزدیکی  
شهر رسید ضلالت پیشگان آگهی یافته سد راه گشتند - و  
نیران پیگار برافروختند - (زم جوان طرفین داد مردانگی  
و دلوزی دادند - میر احمد خان با بیشتره از اولاد و اقربا  
و در ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند  
خان در سبک پائی از باد گرد برده دران حالت ) که

( ۲ ) نسخه [ ب ] نکرده .

( باب المیم ) [ ۶۶۶ ] ( مآثر الامراء )

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت ( با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر <sup>(۲)</sup> رسانید - تکه لخته مجروح و بوخه ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقی مانده - یکے میر سید محمد ( که بعنوان دریشی می گذرانید - و معتقد فیه بسیاری بود ) - و درمین میر محمد ( که بخطاب پدر مخاطب گشته ) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته \*

### \* محمد اسلم خان \*

پسر میر زاهد هروی است ( که احوالش جداگانه نوکریز خامه و قایع نگار شده - موسی البیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمیز بمنصب درخور و خطاب خانی امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبه کابل سرفرازی داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم <sup>(۳)</sup> ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقه مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بتخراسن لاهور می پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم ( چون ملازمت پادشاه نمودند ) برعایت نام پادشاهزادها تغیر نام فرموده به

( ۲ ) نسخه [ ب ] رسانیده - ( ۳ ) نسخه [ ج ] ازان کلا عزل پذیرفته \*



( مآثر الامرا ) [ ۶۶۷ ] ( باب المیم )

محمد اکرم و محمد امیر موسوم ساخت . اولین خطاب خانی یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رسانید .  
و درمین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگام نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد . و چندی بدیوانی صوبجات آنجا و پستری بتعلقه میر آتشی سرمایه اعتبار برگرفت . و در عمل ملامت جنگ به تفویض بخشیکری دکن خاعت امتیاز پوشید . پس ازان بخطاب هشمت جنگ بهادر مرتقی گشته بحراست برهانپور نامزد شد . و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمه خطابش گشت . ساله چند پیش از حالت تحریر باخرت سرا شتافت . بمنصب شش هزارمی شش هزار سوار رسیده بود . اخلاف ازو باقی مانده اند \*

### \* منعم خان خانان بهادر شاهی \*

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است . منصب جزو کتوالی اکبر آباد داشت . بمشمیر نیز بعلاقه کار پادشاهی رفت . پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهی بجوهر رشادت و کاردانی با روح الله خان میر بخشی متوسل گشت . بخشی الملک منصب برای او گرفته مهر خود حواله نمود . پس ازان بطالع یازدی

( ۲ ) نسخه [ ج ] مرتقی مدارج هشمت و شوکت گشته الخ \*

( باب المیم ) [ ۶۶۸ ] ( مآثر الامراء )

و بخت یاری ترقی نموده بدولت رو شناسی خلد مکان  
( ۲ )

رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردد - سال سی و چهارم

بخدمت امانت هفت چوکی از تغیر میر عبد الکریم ملتفت

خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی

فیلخانه اختصاص گرفت - ( چون در مهم کهیلنا بکمک

محمد امین خان بهادر نرسید - و تهارنے سرزد ) بکمی

منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بدیوانی

مهمین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلم خان

مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن

اخلاص و نیکوخدمتی مشمول عواطف پادشاهزاده گشت -

و در سال چهل و نهم صوبه دارمی پنجاب بوکلای شاهی  
( ۳ )

نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشارالیه

با فوجداری جمون امالاً تفویض یافت - و بمنصب هزار

و پانصدی هزار سوار مرتقی گشت - و با رای صایبه

و نیروی مردانگی متهردان و سرتابان آن صوبه را مطیع

و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - ( چون

مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخون تصمیم

داده بود ) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار

در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده می کوشید - از نیرونگی

( ۲ ) نسخه [ ۱ ] مامور گردید - ( ۳ ) نسخه [ ب ] که موبداری الخ

( مآثر الامراء ) [ ۶۶۹ ] ( باب الميم )

تقدیر بیست و پنجم ذی الحجه سنه ( ۱۰۱۸ ) هزار و هیجده  
 خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان ( سید - تا رسول پادشاهزاده  
 از پیشاور ( که تشلاق کابل است ) بعرضه دلگشای دارالسلطنه  
 لاهور ( که درم صفر اتفاق افتاد ) منعم خان قریب پنج  
 هزار سوار و توپخانه سنگین فراهم آورده با ساز و سامان  
 سلطنت آن طرف بل شاه دراه شرف ملازمت دریافت - و  
 تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاره در هزار سوار و خطاب  
 خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموری اندوخت - و تا وصول  
 نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعی و نیکو خدمتی در  
 پنجاه هزار سوار موجودی سوای نگاهداشت شاهزاده ( ۲ )  
 ممداری همین عدد بود ) در ظل پادشاهی مجتمع  
 گشت - بمکرمت منصب پنج هزاره در هزار سوار و افزایش  
 خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد  
 اعظم شاه در تردد و جانفشانی شریک غالب بود - اجمالش  
 آنکه ( چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت الغسا بیگم  
 همشیره اعیانی خود و جمله الملك اسد خان در گوالیار  
 گذاشته عزیمت پیش نمود ) خلد منزل ( که کمال حلم  
 و خداترسی داشت ) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم  
 شناخته برادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر ( که پیشتر

( ۴ ) نسخه [ ۱ ] شاهزاده ها - ( ۳ ) نسخه [ ج ] زیب النما .

( باب الميم ) [ ۶۷۰ ] ( مآثر الامراء )

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما )  
اگر باقتضای صورت تلنگانه را ضمیمه بیجاپور به کام بخش  
( که برادر خود بجای فرزند می باشد ) وا گذراند ( ما  
از مقسوم و مورث خود بحصه شما می افزائیم ) بهترین  
شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم  
که بغرض نفسانی بر سر ملک فانی جنگ کنیم و عالم  
بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان  
در آئیم - \* ع \*

\* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد \*

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود  
دیگرے را بنظر نمی آرید \*

و بعضی ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع  
نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانی بار نوشته که بر  
لغافه اش بخط خاص مرقوم بود السَّلَامُ عَلَیْکَ يَا دَالِي الْهِنْدِ -  
بهمین متمسک شد - بهر تقدیر ( چون این پیغام بمحمد اعظم  
شاه (سید) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم  
دیگر ( که بعید از تعادل و تکافو بود ) \* بیت \*

\* از فرش خانه تا بلب بام از آن من \*

\* از بام خانه تا بثوبا از آن تو \*

درمیان آردن - و پس ازان برآشفته بایلچلی گفت این پیر

( مآثر الامراء ) ( ۶۷۱ ) ( باب المیم )

حرف مگر گامستان شیخ سعدی هم نغزورنده که در پادشاه  
در اقلیه نگذجد \* \* بیت \*

\* چو فردا بر آید بلند آفتاب \*

(۲)

\* من در گرز و میدان افراسیاب \*

(۳)

هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کرده ای اکبر آباد تلاقی

فویقین اتفاق افتاد - خانزومان با فوج جرار با اتفاق شاهزاده های

دیگر از چپ و راست رفته رسید که محمد عظیم الشان را

بیدار بخت از سه جانب گرن گرفته بود - کارزار عظیم و

آریزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلوله بادلیج در

بهاوی (است زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه

مسلم ماند اما یکر است از جانب پشت گوشت و پوست

گرفته بر آمد - اصلا از جنگ بهاو تری نکرده چندان پای ثبات

افشرد که محمد اعظم با در بحر بیدار بخت و والا جاه

(۴)

رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزومان

با اهل و عیال و مال و مثال اعظم شاه دران عرصه هرج و

مرج گرد آردی نموده قریب نصف شب بحضور رسید -

و از آن زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه

بخطاب والای خانزومان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

(۲) در نسخه [ج] حرف [واو] نیست - (۳) نسخه [ج] جاچو -

(۴) یعنی سنه هزار \*

( باب المیم ) [ ۶۷۲ ] ( مآثر الامراء )

هزارى هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر  
 افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را  
 جنس ( که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرى باهن  
 عطیة عظمی کامیاب نگشته ) از پیشگاه خلافت و جهانبنانی  
 مرحمت شد - و دهم (بیع الاخر ظل سبحانی در باغ  
 دهر آرای بعبادت او ( که ازان زخم ذی فواش بود ) سایه  
 گسترده بانواع نوازش و دلدهی ( که این فتح بذیروی شمشیر  
 و اهانت زای آن صاحب سیف و قلم رو نمود ) فرق  
 مبداهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جمله پیشکش او ( که  
 بده لک روپیه می رسید ) بقدر یک لک روپیه پذیرائی یافت -  
 و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه دارى اکبر آباد  
 بتقدیم رسانید - و سال سیوم بذواختن نوبت در حضور چهره  
 تفوق و بوتری افروخت - و در سال چهارم ( که خلد منزل  
 بقصد استیصال کردی بد مال در شاه دهر را رسیده اقامت  
 نمود ) خانخانان بمرداری پادشاهزاده محمد ( فیع الشان  
 بر سر او تعیین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب  
 موسوم به لوه کده رفته محصور گردید - افواج پادشاهی  
 دست از تعاقب بر نداشته بمحاصره آن قلعه پرداختند -  
 پیروان و گوریدگان آن دخیم العاقبة ( که جان فشانی را )

( ۲ ) نسخه [ ج ] کزوی - ( ۳ ) نسخه [ ب ] شاه دره \*

( مائرا لامرا ) [ ۶۷۳ ] ( باب المیم )

باعتقاد تذاسخ هیات ابدی تصور می کردند ( بکمال رغبت  
و شوق برآمده بر مورچالها می ریختند - و جمعی را کشته  
بقتل می رسیدند - پس از مدتی ( که آنوقت مفقون  
شد ) یکی از کهنتریها کلابا نام تنباکو فروش خود را  
فدیة آن مغوی ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش  
نشست - و کرد با جوقه بر مورچال پادشاهی یورش نموده  
بملک برقی راجه ( که متصل بود ) بدر رفت - و بعد  
فتح آن مکان مردم پادشاهی کلابا را با شان و شوکت دیده  
کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند -  
خانخانان بعجالت تمام این مزده بعرض رسانیده مورد  
تحمین و آفرین گردید - حکم نوبت و قیامی دیوان  
عام شد - و فرمودند قفس آهنی سیخ دار زدن درصفت  
نمایند - پس ازان ( که به پرس دجو پوده از دی کار  
بوداشتند ) ظاهر شد که باز پریده و بوم بدام افتاده است -  
خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت  
همه پیاده شده بکوه راجه برقی در آیدند - یا کرد را دستگیر  
نمایند یا راجه را کشیده بیازند - و براجه نهم نوشت که  
بهبود خود در دستگیر ساختن آن محتمل شناسد - گویند  
هرکارهای ذوالفقار خان باشاره خان مزبور ( که با خانخانان

( ۲ ) نسخه [ ب ] گزرو نسخه [ ج ] گرد - ( ۳ ) نسخه [ ج ] راجه برنی •

( اب المیم ) [ ۶۷۴ ] ( مآثر الامرا )

عدت هم چشمی داشت ( از کوهستان تا اردوی معلی  
شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان  
باعتبار همجنسی زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر  
رسانیدند - و از پادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفته  
انلب که این همه امل نداشته باشد - پس ازان ( که  
معلوم شد واهی بود ) اگرچه راجه را آورده در همان قفس  
آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را  
خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده  
دماغی گشته بجانپ گوش ریخت - و در همان ایام  
و دیعت حیات سپرد \*

خانخانان بسیر متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا  
نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس  
مراتب قدرشناسی می کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط  
با کم منصبان به تعظیم پیش می آمد - هرچند در جود  
و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها  
فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامی و نیک نفسی  
په دراعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهری  
سزاولان تعیین میکرد که کاغذ ازباب حاجت په دستخط بررز  
دیگر نماند - برفع باید خوراک دراب از نه منصفداران طرفه  
تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلیه مکان همین که



( مآثر الامراء ) [ ۶۷۵ ] ( باب الميم )

بمنصب دار خوراک دراب لازم مي شد ( هرچند که از قلات  
 پايداقی جاگیر قليله ويران کم حاصل بعد مدتها پافته که  
 بنصف و ثلث خرج دراب وفا ننماید تا بصرف حوائج  
 از چه ( سن ) داروغه فيلخانه و آخته بيگي و ديگر متصدیان  
 به تشدد از رکيلش بازخواست زر خوراک مي کردند -  
 و هيچ جا فريان نمي رسيد - ناچار وکلا استعفاي وکالت  
 مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در حين تنخواه  
 دامها بقدر خرج دراب از دال جاگیر منها کرده تتمه  
 بنويسد - چنانچه تا حال همين ضابطه معمول است \*

\* مصرع \*

\* نيکوان رفتند و هذتها همانند \*

کمالات کسبي هم ( که ازان بقابلت و استعداد تعبیر  
 کنند ) داشت - شعر مي گفت - ميلانی به تصوف بهم  
 رسانیده - رساله نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطلب  
 عمده ندارن - نکات چند با شعر برجسته حسب حال  
 آورده - حرف گيران سخن ساز بعضی بالحد و برخه بتهمت  
 ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازین  
 نسبتها عاري است - در الهام ( که سير خود به بهشت  
 و از انجا پايان عرش بيان نموده ) بلفظ <sup>(۳)</sup> رزیا مقید ساخته -

(۲) نسخه [ ج ] پائينی - (۳) نسخه [ ب ] تا به پايان عرش \*

( باب المیم ) [ ۶۷۶ ] ( مآثر الامراء )

مناجات ندارد - بله لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند  
 دعوی بی معنی است - و موهوم شود ادب - با وصف  
 رفاة کوشی و کم آزاری که داشت بمقتضای حرص و شوق  
 به نیت ابقای نام بر صفحه ایام می خواست در هر شهر  
 و بلده خویشی و سرا و کتو<sup>۲</sup> ار باشد - جا بجا زرها جهت  
 ابتیاع اراضی و عمله می فرستاد - متصدیان نا عاقبت اندیش  
 بخوش آمد و اظهار مسخری زمین و خانها به تعدی و ظلم  
 از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابی است پیدا است  
 که مبتدی بران چه طرفی از استمرار خواهد بست - بیشتر  
 مکانها مرتب نشده بانتهال بانی ازین برای فانی از اول  
 هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم  
 از سرکار پادشاهی خریدند - روزی مخلص خان مغل بیگ بقا<sup>۳</sup>  
 نقاض و عناد پادشاه گفت که هندیستان بفضل الهی مجمع  
 هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را ( که پادشاه هندی  
 زمین بنور خون می فرود شد ) بشاه ایران یا (وم نقل کنند  
 قباحتی دارند - پادشاه با این همه شهرت بی خبری هوشمندان  
 جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتاده  
 بیاض را بار میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر  
 شده است فردا می میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد \*

( ۲ ) همچنین در دو نسخه - و در نسخه [ ب ] مخبری \*

( مآثر الامرا ) [ ۶۷۷ ] ( باب المیم )

پسر کلانش نعیم خان پس از آن ( که تخت همایون بخت  
سلطنت هندوستان بجاوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت )  
از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و  
خطاب مهابت خان و بردایتی مکرم خان خان زمان بهادر  
و تفویض خدمت بخشیدگرمی سیوم چهار امتیاز برافروخت -  
و چون نوبت جهان داری بجهان دار شاه رسید به کینه  
دیرینه ذوالفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه <sup>(۲)</sup> گردیده  
مطرق و مسلسل شد - پستتر در ۴۴ محمد فرخ سیر  
محمدین علی خان امیر الامرا بهاس دیرین (رابط و آشنائی بفریان  
ار رسید - و همراه خود بدکن بود - آخرها دست توسل  
به عماد الملک مبارز خان داده در جنگ ( که سنه

( ۱۱۳۶ ) هزار و یک صد و سی و شش هجری با  
نظام الملک آصف جاه صورت گرفت ) حاضر بود - و در مین  
خانه زان خان که در اریل عصر بهادر شاه به منصب  
چهار هزاری و سه هزار سوار کسوت افتخار در بر گرفت \* <sup>(۳)</sup>

### • میوزا محمد هاشم •

بدو واسطه نبیره خلیفه سلطان مشهور و به واسطه  
نواسه شاه عباس ماضی ست - در سال چهارم بهادر شاه  
بار غربت خویش به بندر سورت برگشاد = خلد منزل محیط

( ۲ ) نسخه [ ج ] پادشاهی - ( ۳ ) نسخه [ ب ] چهار هزاری سه هزار سوار •

( باب الهميم ) [ ۶۷۸ ] ( مآثر الامراء )

کرم بود - بعد آگهی از راه قدر شخاسی و غریب نوازی  
به تاختوازه مبلغ سه هزار (رپییه و تعیین مهماندار اعزازش  
افزود - و بنام خان فیروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت -  
که هرگاه مشارالیه به احمد آباد برسد بدستور محمد امین  
خان صوبه دار سابق گجرات ] که در عهد خلد مکن  
ما یحتاج قوام الدین خان برادر خلیفه سلطان ( که از  
ایران رسیده بود ) حسب الحکم سرانجام نمود [ ضروریات  
ادرا هم ساخته و پرداخته روانه حضور نماید - خان  
فیروز جنگ طفل مغیر خون را باستقبال فرستاده خون هم  
چند قدم پیش آمده در خورد - و پانزده هزار (رپییه نقد و  
فیل و اسب تواضع نمود - و پس ازان ) که میرزا قریب  
باردوی پادشاهی رسید ( کوه خان نامی ) که مادرش  
مصاحبه پادشاه بود ) بمهمانداری معین شد - روز ملازمت  
بانواع عطایای خسروانی مبالغات اندرخت - ( چون از شدت  
گرما عرق ضعیف بر چهره اش ظاهر گشت ) حکم شد که  
در خستخانه برده آب یخ پرورده بخوراند \*  
(۲)

دران ایام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت  
درمیان بود - و محمد عظیم الشان درمیان خلف خلافت  
( که در مهمات ساطنت دخله تمام داشت ) بر سر آن شد

( مآثر الامرا ) [ ۶۷۹ ] ( باب المیم )

که وزارت بنام ذوالفقار خان قرار یابد - و میر بخشیکری  
و مرده داری دکن بهر در پسران خانخانان موعوم مقرر  
گردد - و ذوالفقار خان می گفت که تا پدرم زنده است  
وزارت حق ارست - و میخواست باین تقریب هر سه کار در  
دستش باشد - این رد و بدل مدتی کشید - مکرر در خلوت  
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مذاشبه تنگ آمده ام -  
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزاده ایران نموده یکی از  
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت ار فرمایم - و از نایب  
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها  
بپادشاه از جانب شاهزاده رسانیده بودند - خصوص رعونت  
و تبختر بیجا - مشارالیه ( که سر تواضع به پادشاهزادهها  
فرود نمی آورد ) جمیع امرا را ملول و کببیده خاطر  
ساخت - تا آنکه مهماندار باشا شاه میرزا شاه نواز خان صفوی  
( که همچشمی پیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون  
سینه اش شعله کشیده بود ) بپادشاه عرضی نویساند - که  
با پادشاهزادهها در سواری و دربار بنده آداب چگونه بجا  
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن  
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه  
بر پیشانی عرضی دستخط کرد - که با پادشاهزادهها در سواری  
از اسب پیاده شده آداب بجا آورد - و در دربار بدستور آمدهها

( باب المیم ) [ ۶۸۰ ] ( مآثر الامراء )

هجرا نماید و تا سه هزاره ( که سبقت سلام نمایند ) دست  
بسر شود - چون بر سر دفعه ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز  
خان شده پرهید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد  
که تا آمدن حضرت در پیش خانۀ خانۀ زان خان بنشیند -  
چنانچه روز دوم میرزا پیش از برآمدن بدربار رسیدۀ بود  
که سزاوله بگفته شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در  
پیشخانۀ خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانۀ بقدر پندار  
میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه  
روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانۀ او رفته عذر خواهیها نمود  
اما این عرضی و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل  
مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاره  
سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان ( که خودش درخواست  
نموده بود ) هر افرازی یافت - مزاج زمانه ساز نداشت -  
هر چند اعیان دربار بیرونی و کج خلقی بکارش کردند لیکن  
اصلاً ازین ترش روییها صغرا شکنجی نخوتش بعمل نماید -  
و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل برحمت حق  
پیوست - و بعد ازان که باحوالش نپرداخت - مدتی  
در دارالخلافه بود - باجل موعود در گذشت \*

خوافی خان صاحب تاریخ منتخب اللباب ( که با معزز  
این اوراق محبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

( مآثر الامراء ) [ ۶۸۱ ] ( باب الميم )

احمد آباد از طرف خون او را مهمان دار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را بار فرموده ( نقل می کرد که عرش المعرفه میرزا نسب بود - مخیر از استخوان فروشی نیاگان و نسب پرستی هیچ چیز را مشق نکرده بود - و این همه بر نسب می بالید که گویا متناسبی به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

\* بیت \*

\* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردی ست \*

\* چون نگین چند توان زیست بغام دگران \*

چون از احمد آباد بدار الخلافة دهایی رسید همراهان ( که با امید ترقیها مرافقت گزیده بودند ) بهماجت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزنی دیگر مقابل میسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات هر چند آصف الدوله جوششها کرد هیچ وانشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله برآمد - که ( همینکه بملازمت پادشاهی شرف اندوز می شوید )<sup>(۲)</sup> اول روز منصب هفت هزاری ( که منتهای دولت هندوستان است ) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تذن شده جواب گفت - ایذجا هر پاجی هفت هزاری ست - برای

( ۲ ) نسخه [ ج ] می شوند \*

( باب العیم ) [ ۶۸۳ ] ( مآثر الامراء )  
 من چه فخر دارد - سبحان الله پس ازین (۲) که مقدمات  
 ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام (سید) بهیاره  
 ازین سامعه. رخت سلامت بمامن هندوستان کشیدند - چون  
 سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داری نسقه ندارد  
 بمان پیشین عزت و اعتبار ( که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند )  
 نماید - هر کدام بغاهی شتافته بمحض انتصاب بخاندان علیه  
 روزگار بدست آوردند - غریب تر آنکه برخی بتزویج دختر  
 خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطانی را نمودند -  
 چنانچه یکی از حکام بنگاله با یکی ازینها وصلت نمود - و بعد  
 ازان ظاهر شد که مدعی کذب است - و همچنین در دیار  
 دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پاره عزت یافتند - پس  
 ازان ( که میوزایان واقعی این سلسله (سیدند) معلوم همگنان  
 شد - که آنها اصلا نسبتی باین خاندان ندارند •

### • محمد مراد خان •

پسر مرشد قلی خان محمد حسین است - جد مادری او  
 باسم ماه بانو - که تزویج کرده نجیبه بیگم خاله خلد مکان  
 بود - آخرها در محل پادشاهی اعتبار بسیار بهم رسانیده -  
 ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زاده او ( که  
 پسر بخشی کام بخش شده ) بخطاب احسن خان مخاطب

(۲) نسخه [ ج ] پس ازان - (۳) در نسخه [ ۱ - ج ] لفظ [ یکی از ] نیست •



( مآثر الامرا ) [ ۶۸۳ ] ( باصه الميم )

گردیده در محل پرورش یالته به نشو و نما رسیدند - پدرش  
مرشد قلی خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام  
ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بیست و هفتم ( که برای  
وصول تلمه پیشکش نامه ابوالحسن تعیین گشت ) ارشاد  
شد که چون تو از خانه زادن مرضی شناس خود می دانیم  
باید که ( چون دیگران بطمع مال فریفته شده ) به خوشامد  
او نپردازی - بلکه در حرف بے محابا پیش آئی - و  
درشتی نمائی که او هم با تو درشتی کند - و ما را حجتی  
برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی  
پادشاه در کلمه و کلام بے باکی کرده و ملزم ساخته - و  
ابوالحسن مسامحه نمود - گویند (روزه از زبان ابوالحسن  
بر آمد که ما هم پادشاه این الکه محقر گفته می شویم -  
میرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه  
بر خود نمی رسد - و همین امور باعث ازدیان گرانی خاطر  
عالمگیر پادشاه می شود - ابوالحسن گفت که میرزا محمد  
این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته شویم  
حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت -  
بالجملة خان مذکور در بدر حال بخطاب سعادت خان  
استسعاد پذیرفته به واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشته -  
سال بیست و هفتم ( که پادشاه سلطان محمد معظم را

( باب الميم ) [ ۶۸۴ ] ( مآثر الامراء )

به ميم (ام دره تعيين فرمود ) واقعه نگاری فوج شاهزاده  
ضمیمه آن ساخت - و پستور ( که شاهزادگان مذکور بر سر  
ابوالحسن (دانه شد ) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات  
سابق او افزود - و در یکی از جنگهای آنجا نامبرده  
چهاره عقیدت را بگلگونه زخم آراست - و پس ازان ( که  
شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم  
او بصلح انجامید ) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده  
نامبرده را برای وصول تدمه در آنجا گذاشت - از آنجا ( که این  
صلح پیدایش مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح  
بیجاپور لوی عزیمت بجانب گولکنده برافراشت ) بخان  
مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش  
منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه  
جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده  
قرار داد که آنچه نقد هم برانجام می شود با جواهر  
مذکور مقتم سرکار خود همراه داده روانه حضور سازد - اتفاقاً  
متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگی میوه برای پادشاه  
ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و دالی از جانب  
خود بحضور راهی گردانید - درین ضمن ( که آمدن پادشاه  
بدان سمت به یقین پیوست ) ابوالحسن از خان مذکور  
تقاضای جواهر خود نمود - و فوجی بر خانه او تعیین کرد -

( مائراامرا ) [ ۶۸۵ ] ( باب المیم )

و در روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما سمت - اما ( چون از روی منشور پادشاهی توجه مویک ظفر کوب باین طرف معلوم شد ) دستکاری خود دران دیده خوانچه های جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است - ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن حاجب دست آریزے برای استیصال شما نخواهد بود - ابو الحسن دست از برداشت \*

بعد فتح گولکنده بنا بر آن ( که او از نیک سرشتی نمی خواست که بانی آتش افروزی شود ) در سه مقدمه را بحضور نداشت - و از خارج بعرض رسید - بدایه عتاب در آمد - و بکمی دو صدی دو صد سوار و سلم خطاب تنبه انداخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های جواهر مذکور ( که قریب ده لک روپیه مالیت بود ) بکارخانه داران بپردازد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسی فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند - و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده خواست بخطاب پدرش بر نوازند - او خانی بنام خود در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آرازه گشت - تا

( باب المیم ) [ ۶۸۶ ] ( مآثر الامراء )

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیکری  
بمنصب هفت مدعی چهار صد سوار رسیده - و بمحض  
مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاری و سوانح نگاری  
بلده و پرکذات صوبه احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام  
فوجداری کورده<sup>(۲)</sup> و تهاجره مضاف صوبه مزبور لوای اعتبار  
برافراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه  
رسید [ هر چند از ایام شاهزادگی تا وقت مهم حیدرآباد  
( که مومی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری فوج شاهی<sup>(۳)</sup>  
مامور بود ) حقوق نیکوخدمتی در جناب پادشاه ثابت  
داشت ] اما ( چون دران وقت بخطاب سعادت خانی ممتاز  
بود ) اعتماد خان نامی بوسیله ذوالفقار خان ( که از هم از  
تبدیل خطاب غافل شده ) بعرض رسانید [ که محمد مراد خان  
با بخشی کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبه احمد آباد  
( که ملک پناه خیز است ) مامور ] بنابراین از خدمات  
معزل و طلب حضور گردید \*

[ هر چند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بی گناهی او  
( که فی الحقیقه ساخته بد اندیشان بود ) خاطر نشین  
پادشاه گردانیده حکم بحالی تعلقات فرستاد ] اما او بنا بر  
اثبات براءت ذمه خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

---

( ۲ ) در [ بعضی نسخه ] کورده - ( ۳ ) نسخه [ ج ] به وقایع نگاری \*

( مائر الامرا ) [ ۶۸۷ ] ( باب المیم )  
درم جلوس بحضور آمد . پس از ملازمت بعطای خلعت  
و سرپیچ مرصع و از اهل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی  
هزار سوار و در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار  
و تقویض خدمت دافع تصحیح حضور سر افتخار بر افرخت .  
سال سیوم هنگامی ( که پادشاه بعد انقراض مهم کام بخش از  
حیدرآباد بجانب هندوستان لرای مراجعت بر افراشت )  
او از اهل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای  
نقاره و تقریر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندرخت . اما  
[ چون بنابر بی سرانجامی ( با آنکه ذوالفقار خان بهادر  
نصرت جنگ اعانتی نمود ) نتوانست بتعاقب شناسی ] لهذا  
به نیابت صوبه داری اورنگ آباد ( که اصالتاً به بهادر مذکور  
تعلق داشت ) چهره عزت بر افرخته بدان صوب مرخص  
گردید . و در همان سال از انجا تغیر شد . سال چهارم  
مطابق سنه ( ۱۱۲۲ ) هزار و یک صد و بیست و در  
هجری برحمت حق پیوست . در جرأت و کارطلبی یگانه  
بوده . در آخرها ( چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود )  
بناظران اکثر صوبجات فرمان رفت که عمده زادهای بیکار را  
بامید نرکوی روانه حضور سازند . محمد مراد خان ( که  
دوران وقت فوجداری کودره و لهاسره داشت ) بعد اطلاع  
عرضی نمود . که ( هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تذبیه کفار

( باب المیم ) [ ۶۸۸ ] ( مآثر الامرا )

باشند ) بندگان را سایه دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا  
فیست - هر قدر حکم شون از عمه زادگان این افواج همراه  
گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شون - پادشاه در جواب  
تخصمین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعه صدر نوشت -  
و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار  
احمد آباد ( که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته )  
صدر یافت - و حواله عرضداشت محمد مراد خان مندرج  
گردید - شجاعت خان بعد از آن بسکنه شهر تهدید  
نمود - که هیچ کس زفاقت محمد مراد خان قبول نکند -  
خان مذکور بعد معاینه این حال ناچار شده بشخصه ( که  
سابق بخشعی خانه شجاعت خان بود - و از چندس بنابر  
ناخوشی دسمی از (رزگار او کشیده ) در ساخته بودند  
سر مثلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آردن -  
و درانه حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت  
در محاصره قلعه پرناله صاحب ملجاری گردید \*

روز یکم از پسران او از مورچه بر سبیل تفرج برآمده  
عقب گارمیشها ( که در صحرا می چویدند ) تیر و کمان  
بدست طی مسافته نمود - چون گارمیشان از قلعه بود  
براه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معنی پدر را  
آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کوه  
کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کوهک

( مآثر الامراء ) [ ۶۸۹ ] ( باب الميم )

معروض داشت - پادشاه ( روح الله خان و تربيت خان را  
 برای کوهک از حکم فرمود - آنها دوده و دانسته تپان  
 بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کوهکین  
 شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید که جا <sup>(۲)</sup> قتل  
 قیام نیست - بغلطي اینجا رسیده شد - چون عرضی  
 بانظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - هموزی  
 خود بیاور - اما پادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرگز  
 معلوم گردید - ( در درم ) که خان مذکور خلاف معهود  
 آنها بمنجرا رفت ) پادشاه گفت که چرا همواریان شما  
 نیامدند - از در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان  
 حرکت لغو که دیروز بعمل آمده \*

در حسن توجه صاحب سابقه بود - گویند در ایام  
 هجرت حیدر آباد (روز در مجلس ابوالحسن ) که  
 فضایی آنجا فراهم بودند ) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه  
 بمیان آمد - سخن باینجا کشید که ( چون میان پادشاه  
 و والی ایران بذایر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه  
 بزاع کشید ) حکم شد - که اسبان مرسله والی مذکور را  
 ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی  
 این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بازمانده

( ۲ ) نسخه [ ب ] کوهک - ( ۳ ) نسخه [ ا - ب ] نمابند \*

( باب المیم ) [ ۶۹۰ ] ( مآثر الامراء )

بفضل و صلاح تقسیم می شد . خان مذکور گفت که درین امر والی ایران بهیچ وجه دخلی ندارد . اصل آنست که آخته بیگی اسپان مزبور را وقتی ( که پادشاه بتلارت مشغول بود ) آورده بعرض رسانید . پادشاه خواست که تئمه معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظه اسپان متوجه شود . درین ضمن آیه قرآنی متضمن احوال سلیمان علی نبیذ و علیه السلام ( که در ملاحظه اسپان پیشکش نماز سنت و بررایتی فرض قضا شد . و آن حضرت در کفاره آن اسپان را مغذوح ساخت ) بتلارت در آمد . بظاہر آن آبدیده گردیده بجهت تذبیه نفس نصبت آن حضرت عمل فرمود . آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسپان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت . گفت که این بغلط زبانزد گشته . در اصل ( که شاهجهان آبان تازه آباد شده ) هیچ محله نبود که خالی از حویلی یکی از امرای ایران باشد . و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت . و ( چون یکجا ذبح نمودن بظاہر ازدهام فقرا متعذر نمود ) حکم شد که در هر محله یک در اسب ذبح نموده بتقسیم آرند . این خبر بنوشته وتایع نگار بمسامع خهرزانی رسید . خان مذکور مورد تحسین گشت \*

گویند [ چون در ایامی ( که ابراهیم خان زیگ صوبه دار

کجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده پسر از بطنی طلب حضور



( مآثر الامرا ) ( ۶۹۱ ) ( باب المیم )

گردید ( محمد مراد خان ( که فوجداری کودره و تهاسره داشت ) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت [ همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خیر ارتحال خلد مکان ( که بار رسیده بود ) ظاهر ساختم و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - ( چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است ) گفت که که امر ضروری است - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عوض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتی در بر داره یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده از راطلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهذیب سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلانی مردم قدر حضرت عالمگیر نمی داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهید دید که با کدام دیوانه سررکار می افتد - محمد مراد خان اخلاف و صباها بسیار داشت - پسر کلانش جوان علی خان خط تهنع و ثلث خوب می نوشت - در پیرانه سری بضعف بصر مبتلا شده در اوزنگ آبان کنج عزلت گزید -

( باب المیم ) [ ۶۹۲ ] ( مآثر الامراء )

و مبیئۀ کلانش به میر حسن خلف امانت خان میر حسین  
منسوب بود - آراد اخلاف دیگر هم در گجرات و ادرنگ آباد  
بانی است \*

### \* مهرزا شاهنواز خان صفوی \*

صدر الدین محمد نام پسر مهرزا سلطان صفوی است -  
یادگار سلسلۀ صفویه بود - بدستگیری بخت بلند پایه امارت  
خویش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانید - اما خاتم  
دودۀ خویش گشت - بعد از تا حال ازین خاندان کسی را  
بلندنامی نیفراخت - بالجملة مشارالیه بعد فوت پدر  
صاحب نام و نشان بود - به یساقهای دور و نزدیک تعیین  
می گشت - در سال بیست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب  
خانی و فوجداری رام گیر صدر نشین عزت گشت - پس ازین  
بفوجداری ایرج بهاندر مضاف صوبۀ آگره و پستری بفوجداری  
پوناز متعلقه صوبۀ برار تعیین گردید - و در سال چهل و چهارم  
از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندیس و اضافه  
بانصدي بمنصب دو هزاره اعتبار اندوخت - و پس ازان  
بمنصب بخشگیری سیوم تحصیل ناموری نمود - و بافزایش  
لفظ مهرزا بخطاب صدر الدین محمد خان صفوی بزرگی افزا  
شد - هنگامی که موکب پادشاهی از سوان بنادر گده ( که

( ۲ ) نسخه [ چ ] رامکر و هر [ بعضی نسخه ] رامگیر \*